فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc535475092)

[متعلق واقعی وجوب پرهیز از ظن 2](#_Toc535475093)

[مفهوم‌شناسی إثم 3](#_Toc535475094)

[ظهور اثم در ترک واجب و فعل حرام 4](#_Toc535475095)

[ارتباط سوء ظن با تجسس 4](#_Toc535475096)

[آیه 36 سوره اسراء 5](#_Toc535475097)

[گستره دلالی آیه 5](#_Toc535475098)

[تعمیم خطابات مفرد به دیگران 5](#_Toc535475099)

[مفهوم‌شناسی واژه «تقفُ» 7](#_Toc535475100)

[احتمالات در «لا تقفُ» 7](#_Toc535475101)

[احتمال برگزیده 8](#_Toc535475102)

[شمول نفی آیه نسبت به وهم، شک و ظن 9](#_Toc535475103)

[احتمالات معنایی علم در آیه 9](#_Toc535475104)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حسن‌ظن و سوء‌ظن

# اشاره

در مبحث حسن‌ظن و سوءظن ادله مورد بررسی قرار گرفت:

1 – دلیل اول آیه 12 سوره نور بود.

2 – دلیل دوم آیه 12 سوره حجرات بود که فرمود: «یا أیها الذین آمنوا إجتنبوا کثیراً من الظن...».

ذیل آیه دوم چندین مطلب در تشریح و تفسیر آیه با نگاه به حوزه فقهی مسئله در باب حسن و سوءظن بیان کردیم.

## متعلق واقعی وجوب پرهیز از ظن

نکته دیگر در مجموعه مباحث ذیل آیه شریفه سوره حجرات این است که همان سؤالی که در مورد آیه قبل داشتیم، اینجا هم وجود دارد، آن سؤال این است که؛ پرهیز از سوءظنی که آیه می‌فرماید، مقصود خود ظن است یا ترتیب آثار است، مفصل در آیه قبل بحث کردیم و در کلام فقها هم مطرح است.

اینجا مثل آیه قبل، بلکه با یک وضوح بیشتری بایستی گفت: احتمال اینکه خود ظن متعلق حکم باشد، اقوی و اظهر است، **﴿اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾**، می‌فرماید از خود ظن پرهیز بکنید.

بیان کردیم خود ظن هم می‌تواند امر اختیاری باشد و مادامی که اختیاری باشد، از آن می‌شود زجر و نهی کرد.

سؤال...

جواب: اگر مهار پذیر باشد که هست، در این صورت می‌تواند متعلق نهی باشد، در نقطه مقابل هم طبعاً آن احتمال بود که با توجه به اینکه این امر غیر اختیاری است، بنابراین نهی به او تعلق نمی‌گیرد، وقتی نهی به این امر غیر اختیاری تعلق بگیرد، درواقع ظهور به سمت ترتیب آثار می‌رود.

اگر کسی این نکته را بپذیرد که ظن مطلقاً امر غیر اختیاری است، در این صورت باید بگوید: **﴿اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾**، یعنی إجتنبوا از ترتیب آثار، مثل‌اینکه در «**رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ**» می‌فرماید: وقتی خودش را نمی‌تواند بردارد، یعنی آثار را برمی‌دارد یا «إسئلوا القریة»، وقتی از خودش نمی‌شود سؤال کرد، پس چیزی دیگر مقدّر است یا متعلق حکم است، اینجا هم اگر کسی آن نکته را بپذیرد که ظن به طور مطلق یک امر غیر اختیاری است، در این صورت به سمت آثار می‌برد، اما با توجه به اینکه ظن مثل بسیاری از دیگر امور درونی اختیاری است و قابل‌کنترل و مهار است، به مقدمات و با تأملات مختلف، ازاین‌جهت وجهی ندارد که از ظاهر آن ما منصرف بکنیم و بگوییم: إجتنبوا کثیراً من الظن، یعنی إجتنبوا ترتیب آثار بر ظن، این‌طور نیست، بلکه می‌گوید: خود ظن را اجتناب بکنید، البته اجتناب از ظن طبعاً ترتیب آثار را هم در بر می‌گیرد، وقتی می‌گوید: ظن سوء را از خودتان دور بکنید، طبعاً یعنی آثار هم بر او مترتب نکنید، اما خود ظن را هم در بر می‌گیرد. بخصوص در اینجا با تأکید بعدش که به‌منزله تعلیل است؛ «إن بعض الظن إثمٌ»، این تأکید بر خود ظن آمده است.

سؤال...

جواب: گفتیم می‌شود، منتهی إجتنبوا بحث قبل بود که ممکن است بگوییم: در جامع به کار رفته است، إنّ بعض ظن إثم هم نفی نمی‌کند، برای اینکه می‌گوید: بعضی از این‌ها گناه است و بعضی هم مکروه است.

سؤال...

جواب: بنا بر احتمالی که قبلاً ذکر کردیم، إجتنبوا کثیراً من الظن دائره اوسعی دارد که یک قسمش را می‌گوید گناه است و اقسام دیگری دارد که مکروه است.

### مفهوم‌شناسی إثم

مطلب دیگر این است که؛ واژه إثم که در اینجا ذکر شده است، از واژه‌هایی است که در قرآن برای گناه به کار می‌رود، إثم ظاهراً معنای اصلی‌اش آن‌طور که در مفردات ذکر شده است، به معنای بطیء است و کند شدن و امثالهم است، می‌گوید: چیزی که موجب کندی می‌شود، إثم گفته می‌شود، اینکه به گناه إثم گفته شده است، برای اینکه موجب یک نوع کندی انسان در مسیر کمال و امثالهم می‌شود.

در قرآن چندین واژه داریم که در مورد گناه به کار می‌رود، می‌گویند: گناه را به هر یک از این نام‌ها که می‌نامیم، هرکدام یک وجهی دارد، وقتی به گناه ذَنب می‌گوییم، به خاطر تبعاتش است که دامنگیر انسان می‌شود، إثم به خاطر این است که انسان را زمین‌گیر می‌کند و انسان از آن پیشرفت عقب می‌ماند، این واژه‌های مختلفی که در قرآن و روایات برای گناه و مخالفت امرونهی مولا به کار می‌رود، همه‌اش یعنی گناه، اما هرکدام به یک زاویه‌ای از آثار گناه و ابعاد گناه اشاره دارد، در آن منظومه یکی از واژه‌ها إثم است.

إثم یعنی گناه، منتهی آن وجه لغوی در این ملحوظ است، به آن دلیل قرآن آمده اصطلاح إثم را بر ترک فرمان خدا و نافرمانی خداوند اطلاق کرده است، إثم در قرآن زیاد به کار رفته است، علی‌الاصول إثم یعنی گناه و معنای خاصی در فضای قرآن دارد، منتهی وجه لغوی إثم در اینجا ملحوظ است که به گناه گفته شده است، همان‌طور که در سایر واژگانی که برای گناه استعمال می‌شود و وجود دارد، همین نکته ملاحظه می‌شود.

### ظهور اثم در ترک واجب و فعل حرام

نکته دیگر این است که؛ ظاهر إثم به معنای ترک واجب و فعل مُحرم است، شامل بحث مستحب و مکروه نمی‌شود، ظاهر آیات و روایات این است.

اگر جایی بخواهد إثم به معنای مطلق عدم انطباق عمل با فرمان خدا، ولو مستحب و مکروه به کار برود، قرینه‌ای می‌خواهد، وگرنه علی‌الاصول إثم یعنی گناه و ترک واجب و فعل معصیت، اینجا که می‌فرماید: **﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾**، یعنی گناه یا اینکه با بیان و تقریر دیگری می‌شود این مطلب را بیان کرد و آن این است که بگوییم: إثم دو اصطلاح دارد:

1 – اصطلاح عام که مشترک لفظی بین عام و خاص است، إثم به معنای مطلق نافرمانی، ولو نسبت به مستحبات و مکروهات به کار می‌رود و إثم به معنای نافرمانی اوامر و نواهی الزامی هم به کار می‌رود، اگر این باشد، در این صورت مشترک لفظی می‌شود که وقتی جایی می‌گوید: این إثم است، قدر متیقنش را بایستی گرفت.

قدر متیقنش اعم است، یعنی یک نافرمانی در آن هست.

سؤال...

جواب: سابق گفتیم که باید حکم را بدهیم.

نکته اصلی این است که إثم در آیات قرآن ظهور در همان گناه به معنای ما یوجب العقوبه است.

بعضی حتی احتمال دادند إثم همان عدوان باشد که فقط ظلم است که ظلم‌های خاصی هم هست، لذا مقایسه کردند و می‌گویند: آن اعم است، وجهی ندارد که آن را عدوان بگیریم.

### ارتباط سوء ظن با تجسس

نکته دیگر در این آیه این است که؛ **﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا﴾**، نسبت این دو را به این شکل بیان کردند که ظنونی در خاطر شما سوءظن‌هایی می‌آورد، دنبال اینکه این ظنون را به نقطه روشنی برسانید، نروید، می‌گویند: لا تجسسوا درواقع ضمن اینکه خودش یک نهی مستقل است، درعین‌حال یک مناسبتی با آن سوءظن هم دارد، سوءظن پیدا نکنید، اگر هم پیدا کردید، دنبال روشن کردنش در آن حوزه؛ امور شخصی دیگران و امثالهم نروید.

## آیه 36 سوره اسراء

آیه سوم؛ آیه مشهوری که در باب خبر واحد و حجیت ظن نیز مطرح است آیه 36 سوره اسراء است: **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ إِنَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنهُ مَسئولًا﴾**، این هم آیه دیگری است که ممکن است به آن برای حرمت و نهی از سوءظن به دیگران استشهاد بشود.

این آیه در بحث حجیت ظن و بحث حجیت خبر واحد در کفایه و سایر کتب اصولی محل بحث‌های فراوانی قرار گرفته است، ما هم به مناسبت‌هایی در اصول و جاهای دیگر بحث کردیم، گفتیم که چه طور این آیه شامل ظنون معتبر نمی‌شود، حدود ده وجه ذکر کردیم، به دلیل اینکه در مورد این آیه در اصول بحث‌های بیشتری شده است، لذا کوتاه به این آیه می‌پردازیم.

### گستره دلالی آیه

اولین نکته در اینجا این است که این آیه را با دو آیه قبل مقایسه بکنید، می‌بینید که یک تفاوت بافت کلی دارد، آیه اول به طور خاص و مستقیم روی بحث حسن و سوءظن می‌آمد، آیه دوم تا حدی با این مسئله نزدیک و قرابت داشت، گرچه می‌گفتیم که شاید فراتر از آن باشد، اما این آیه سوم؛ بحث خیلی کلان‌تری را مطرح کرده که ممکن است بگوییم بر بحث سوءظن هم انطباق دارد که بیشتر به سمت عدم حجیت ظن و پیروی نکردن از ظنون در مسائل مختلف می‌رود، لذا این آیه از بحث سوءظن به طور مستقیم و مستقل فاصله می‌گیرد و در یک بحث‌های کلی‌تری می‌آید که باید مشاهده بکنیم با بحث ما رابطه برقرار می‌کند یا نمی‌کند؟

### تعمیم خطابات مفرد به دیگران

نکته بعد این است که؛ خطاب لا تقفُ در آیه خطاب مفرد است، در سوره اسراء که شما آیات را ملاحظه بکنید، فرمان‌های متعددی است که در این سوره آمده، بعد هم به صورت جمع آمده که خطاب به همه است، اما برخی از آن‌ها خطاب‌های به نحو مفرد مذکر است، نهی مفرد است.

قبل و بعدازآن چند اوامر و نواهی هست، **﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ﴾** و **﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا﴾**، این‌ها خطاب‌های عام هستند.

خطاب‌های مفرد ضرری به استفاده عام و حکم عام نمی‌زند، علتش این است که راجع به مفردها دو احتمال است، یکی اینکه این مفردها خطاب به انسان به‌عنوان جنس است که اگر این باشد، چه بگویید: لا تقتلوا اولادکم یا بگوید: **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، بنا بر احتمال اول لا تقف خطاب به انسان به‌عنوان جنس است و مفرد بودنش ضرری نمی‌رساند، درواقع همان خطاب عام است.

احتمال دوم این است که لا تقف خطاب به پیغمبر اکرم باشد، اگر این هم باشد، باز هم الغای خصوصیت می‌شود و این خطاب عمومیت دارد، لا تقف همه را در بر می‌گیرد، ولو اینکه خطاب به پیغمبر باشد، **﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾** به همین صورت است.

اینکه چگونه خطابات خاصه به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلّم قابل‌تعمیم به دیگران است، چند وجه در بحث‌های گذشته بیان کردیم، یک وجهش هم **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** است، گفتیم این آیه شریفه خیلی ظرفیت بالایی دارد و در حد یک قاعده اصولی می‌شود از این استفاده کرد، به دلائل و وجوه چهارگانه، اصل این است که خطاباتی که به پیامبر متوجه می‌شود، شامل دیگران هم هست یا درون آیه و درون خطابی می‌گوییم: خودش الغای خصوصیت می‌شود یا به‌ضمیمه‌ای مثل **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** و وجوهی که در جای خود ذکر کردیم.

بنابراین چند خطابی که به شکل مفرد در این آیات سوره اسراء آمده، برخلاف آن‌هایی به شکل جمع آمده، این‌ها را چه خطاب به انسان بگیریم و چه خطاب به پیامبر بگیریم، حکم برای همه است، اختصاصی ندارد.

سؤال: ...

جواب: جای این سؤال است که علی‌رغم اینکه محتوا شمول دارد، چرا این‌طور بیان شده است، این چرا شاید ممکن است وجهی است که شما می‌فرمایید، شاید این نقض هم بشود.

به‌طورکلی بحث‌هایی در اینجا وجود دارد که تفاوت‌های خطابات چه وجوهی دارد، با اینکه احکام یکی است و مشترک است.

بنابراین حکم هر چه باشد، برای همه است، به لحاظ فقهی هیچ تفاوتی نمی‌کند، البته به لحاظ معانی و بیانی و ادبی جای مداقه‌هایی است که بحث مفصل‌تری را می‌طلبد.

### مفهوم‌شناسی واژه «تقفُ»

قرائتی که اکثریت بر آن اتفاق دارند، لا تقف است که قفا یقفوا می‌آید و به معنای اتباع است، اصل قفا هم یعنی پشت سر است، به این مناسبت که اتباع؛ حرکت کردن پشت سر دیگری است، ازاین‌جهت از معنای اصلی به معنای اتبع به کار رفته است، به معنای دنباله‌روی و پیروی است، لذا لا تقف یعنی لا تتبع.

اینکه می‌گوید: آنچه را نمی‌دانی دنبال نکن، سؤالی در باب دنبال نکردن وجود دارد، همان‌طور که علامه طباطبایی می‌گویند، یعنی اصلاً اعتقاد پیدا نکن یا نگو یا عمل نکن، گفته شده که سه بُعد در اینجا متصور است، اتباع ما لیس لک به علم، یکی این است که؛ انسان چیزی که علم ندارد، عقد قلب بکند، اذعان بکند، باور بکند، یک نوع این است که؛ به آنچه علم ندارد، عمل بکند، یکی اینکه آن را بگوید که البته گفتن؛ نوعی عمل است.

«لا تقف»، یعنی دنبال نکن، اتباع نکن، دنبال نکن آنچه را که به آن علم نداری، آنچه نمی‌دانی و اطمینان نداری، آن را اتباع نکن، این سه مصداق دارد:

1 – اینکه باور نکن

2 – آن را نگو و اظهار نکن، به زبان جاری نکن

3 – به آن عمل نکن

**﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، سه احتمال دارد؛ اذعان نکن یا نگو یا مطابق آن عمل نکن، آیا یکی از این‌ها مقصود است یا همه مقصود است یا در هرجایی به‌حسب خود مقصود است؟

### احتمالات در «لا تقفُ»

یکی اینکه آنچه نمی‌دانی دنبال نکن یعنی باور نکن، اظهار نکن و در عمل هم آن را تعقیب نکن، اجرا نکن.

چند احتمال وجود دارد:

1 – اینکه همه را در بر می‌گیرد و به شکل مجموعی است، آنچه علم نداری دنبالش نرو، یعنی باور نکن و عمل نکن و نگو.

2 – احتمال دوم این است که **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، به باور و اعتقاد کاری نداشته باشد، فقط ترتیب آثار را بگوید، دنبال نکن یعنی در عمل آن را دنبال نکن، در این احتمال فقط مسائل عملی و ترتیب آثار را می‌گوید.

3 – احتمال سوم این است که در هرجایی به‌حسب خودش به کار می‌رود، **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، در اعتقادات که می‌آید، می‌گوید: این امر اعتقادی را که شما حدسی می‌زنید، ظنی دارید و اطمینانی ندارید، دنبال نکن، یعنی باور نکن. در امور عملی مثل سوء و حسن ظن و امثالهم، **﴿لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾** را دنبال نکن، یعنی در مقام عمل به آن ترتیب اثر نده، در مورد شایعه می‌گوید: آن را پخش نکن، فی کل موردٍ بحسبه.

احتمال دوم حتماً درست نیست، اینکه بگوییم: **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾** فقط ترتیب آثار عملی را نهی می‌کند، برای اینکه شأن نزول آیه و ارتباط آیه، مخصوصاً این‌ که این آیات مکی هستند، بیشتر در حوزه اعتقادات است.

اینکه بگوییم: باور در این آیه اصلاً مقصود نیست، این حتماً خلاف است، برای اینکه موردش و ارتباط قطعی‌اش با موارد اعتقادی است که در آنجا «لا تقف» یعنی اعتقاد پیدا نکن، ازاین‌جهت احتمال دوم خیلی جایی ندارد.

سؤال...

جواب: اینکه بگوییم: اعتقاد و باور در این نیست، کنار بگذاریم، بلکه باید سوم را بگوییم که ما لیس لک به علم را متابعت نکن، دنبال نکن، اتباع نکن، در مسائل فکری و اعتقادی یعنی اعتقاد نکن، در مسائل عملی یعنی ترتیب اثر نده.

### احتمال برگزیده

میان احتمال سوم و اول، أظهر در مسئله همان اولی است که وقتی می‌گوید: امر غیرعلمی و امر موهوم و مشکوک را دنبال نکن، یعنی باور نکن، از نظر ذهنی نپذیر و در عمل هم ترتیب اثر نده، پخشش نکن، اشاعه نده، به زبان جاری نکن.

ظاهر اولیه احتمال اول است، بنابراین احتمال دوم کنار می‌رود، ظاهر اولیه، احتمال اول است، اما باید به این نکته توجه کرد که اینجا هم ما شاهد یک تعارض هیئت و متعلق هستیم، برای اینکه «لا تقف» نهی است، یعنی تبعیت نکن، نهی تحریمی است، ظهور نهی در تحریم است، اما **﴿ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾** یک اطلاقی دارد، هر چه تو به آن علم نداری، نهی می‌کند از متابعت هر چه که غیر علم است.

روشن است که هر چه غیر علم است، حرام نیست که فرد ترتیب اثر بدهد و امثالهم، خیلی از موارد است که انسان نمی‌داند اما نقلش می‌کند، اما ضرری به کسی نمی‌زند.

مواردی وجود دارد که اتباع «ما لیس لک به علم» اشکالی ندارد یا قطعاً آن‌طور حرمت ندارد، لذا اینجا یکی از موارد تعارض هیئت با اطلاق متعلق حکم است، در این تعارض گفتیم که باید آن اطلاق را بپذیریم و هیئت را هم در آنجایی که یقین داریم که حرمت نیست، حمل بر کراهت بکنیم، بقیه جاها به حرمت خودش باقی است.

سؤال...

جواب: احتمال در اکثر از معنا نیست و قرینه هم دارد، اولاً نیست، ثانیاً در اینجا اشکالی ندارد.

احتمال اقوی این است که؛ **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾** همان احتمال اول را می‌گوید، می‌گوید: در همه جاهایی که شما علم ندارید، باور نکن، نگو و طبق آن‌هم عمل نکن، منتهی این در مواردی حرام است، در مواردی که یقین داریم حرام نیست، حمل بر یک نوع مرجوحیت می‌شود، مطابق قاعده‌ای که بیان کردیم، البته استثنا هم دارد.

اگر در مورد روابط میان فردی گفتیم که؛ عدم اطمینان نسبت به بدی دیگران لا تقف، این معنایش این است که اذعان نکن، ترتیب اثر نده و نگو، منتهی در جاهایی اصل این است که حرام است، مگر جاهایی که می‌دانیم آن حرام نیست.

سؤال...

جواب: آن مخصص می‌خواهد، بلکه جاهایی داریم که رجحان دارد.

### شمول نفی آیه نسبت به وهم، شک و ظن

نکته بعدی این است که؛ در اینجا ذکر شده: **﴿ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، چیزی که تو علم نداری، اینجا ظن ندارد، بلکه نفی علم دارد، لذا این به‌صراحت واضح شامل وهم، شک و هم ظن می‌شود، برخلاف آن آیات که ظن در آن‌ها بود، اگر می‌خواستیم تعمیم بدهیم، می‌بایست وجه‌هایی بیاوریم که به تنقیح مناط یا اولویت تعمیم هم می‌دادیم، اما اینجا نیاز به تنقیح مناط و اولویت نداریم، از اول آیه می‌گوید: ما لیس لک به علم، همین‌که علم نداری، شامل ظن و شک و وهم و همه آن‌ها می‌شود، اما آنجاها باید الغای خصوصیت یا تنقیح مناط بکنیم.

### احتمالات معنایی علم در آیه

بحث بسیار مهمی در اصول مطرح‌شده و آن این است که؛ علم در اینجا یعنی چه؟ احتمالات متعددی دارد،

1. بعضی می‌گویند: علم در اینجا به معنای قطع حقیقی است.

2. احتمال دیگر این است که علم در اینجا یعنی قطع و اطمینان،

3. احتمال سوم این است که علم در اینجا، علم عرفی است و حتی شامل ظنون خاصه مثل خبر واحد و ظواهر و امثالهم می‌شود.

**﴿ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، موارد ظنون خاصه را نمی‌گیرد، این به معنای حجت است که حضرت امام می‌فرمایند: علم به معنای حجت است که ظنون خاصه که عرف آن را حجت می‌داند، از این خارج است.

اگر علم را به معنای اولی بگیریم، در این صورت **﴿ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾** همه اطمینان‌ها و ظنون، حتی ظنون معتبر را می‌گیرد، اخراج آن‌ها نیازی به یک دلیل حاکم یا مخصص دارد.

اگر معنای دوم را بگیریم، اطمینان داخل علم می‌رود و **﴿ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، آن را در بر نمی‌گیرد.

اگر بگوییم: **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، یعنی حجت عقلایی نداری، بعد امارات خاصه، مثل حجیت ظواهر، خبر واحد، تخصصاً از این خارج است، نیاز به دلیل حاکم یا مخصص نداریم، حضرت امام هم قائل به این احتمال هستند، مرحوم علامه هم به نحوی این مطلب را می‌فرمایند، نکته‌ای که مرحوم علامه دارند، این است که؛ خود این آیه ظاهر دارد، این بعید است که ظهور خودش را بخواهد نفی بکند، پس **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾**، اگر بخواهد به معنای اول و دوم باشد، این خودش را نفی می‌کند، برای اینکه ما مواردی که از آیه استفاده می‌کنیم، ظن است و ظاهر است، نص نیست، قطعاً چون این‌طور نیست، پس باید ما علم را به معنای همانی که حضرت امام می‌فرمایند بگیریم.

ولو اینکه کلمه علم ابتدائاً ظهور در همان قطع یا اطمینان دارد، اما اگر نگوییم که ظهور اولیه‌اش معنای سوم است، لااقل قرائنی وجود دارد که اینجا باید به معنای سوم بگیریم.

پس **﴿وَلا تَقفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾** یعنی آنی که شما برای آن حجت نداری، أظهر این است که حضرت امام در اصول فرمودند.

خروج موارد ظنون خاصه و امارات عقلائیه تخصصاً می‌شود، اما اگر احتمال یک و دوم را بگوییم، خروج خبر واحد و امارت خاصه باید یا به نحو تخصیص یا به نحو حکومت باشد.

با قرائنی که گفتیم، بعید نیست که احتمال سوم باشد.